

## باسمه تعالی

\*\*\* حکمت اشراق \*\*\*

\*\*\* شیخ شهاب الدین سهروردی \*\*\*

از سلاله ی فلاسفه و حکمای الهی و در مشرق جهان اسلامی، در سرزمین ایران کودکی تولد یافت که بعد ها فلسفه ی اسلامی را وارد مرحله ی جدیدی نمود.

او کسی نیست جز شیخ شهاب الدین سهروردی معروف به "شیخ اشراق".

شیخ شهاب الدین سهروردی از برجسته ترین چهره های فلسفه و حکمت اسلامی و فرهنگ ایران زمین و گوهری تابناک در میان همه ی فرزندگان عالم است.

که در ادامه به اجمال و اختصار به برخی از اندیشه های این فیلسوف نامی اشاره خواهد شد.

## روش اشراقی

حکمت اشراق نوعی بحث از وجود است که تنها به نیروی عقل و ترتیب قیاس برهانی اکتفا نمی کند بلکه شیوه ی استدلالی محض را با سیر و سلوک قلبی همراه می سازد. فیلسوف اشراقی می کوشد هر آنچه را در مقام بحث و نظر و بر پایه ی براهین محکم عقلی استوار می کند، به تجربه ی درونی دریابد و به ذائقه ی دل نیز برساند. سهروردی تحقیق فلسفی به شیوه ی استدلالی محض را بی حاصل می داند و سیر و سلوک روحانی را هم بدون پرداختن به تربیت عقلی و استدلالی موجب گمراهی قلمداد می کند. پس، حکمت اشراق هم با حکمت مشاء و هم با تصوف و عرفان متداول متفاوت است؛ زیرا حکمت مشاء از عقل نظری فراتر نمی رود و عرفان و تصوف رسمی نیز به برهان و استدلال بهاء، ارزش و اعتبار چندان قائل نیست.

## مدارج معرفت و دانایی

شیخ شهاب الدین سهروردی کسانی را که به دنبال و در جست و جوی معرفت اند، به چهار دسته ذیل تقسیم می کند:

۱. آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته اند و در جست و جوی آن هستند.
۲. آنان که به معرفت ظاهری دست یافته و در فلسفه ی استدلالی به کمال رسیده اند ولی از ذوق و عرفان بهره ای نبرده اند.

۳. آنان که به صور استدلالی و روش و شیوه ی برهانی توجهی ندارند و صرفاً به تصفیه ی نفس پرداخته و درون را به نور معرفت روشنی بخشیده اند.

۴. سرانجام کسانی که هم در صور برهانی به حدّ کمال رسیده اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته اند. شیخ اشراق این قبیل افراد را "حکیم متأله" می نامد.

### تاکید بر حقیقت واحد

سهروردی از تعالیم اسلامی آموخته بود که حقیقت امری واحد و منسوب به منشأ واحد یعنی ذات الهی است: «الحقُّ من ربِّک» و هر آن کس که از حقیقت بهره ای دارد، وامدار مبدأ حقیقت است. سهروردی معتقد است: «حقیقت، خورشید واحدی است که به جهت کثرت مظاهرش تکثر نمی یابد؛ شهر واحدی است که باب های کثیر دارد و راه های فراوان به آن منتهی می شود. از نظر سهروردی، حقیقت در دل حکیم وطن دارد؛ هیچ سرزمین و قوم خاصی بر دیگران رجحان و برتری ندارد، مگر اینکه از حقیقت و حکمت بهره ی بیشتری داشته باشد.

## تمثیل اشراق

فلسفه ی سهروردی بر حقیقت نور و ظلمت استوار بوده و دلیل نامگذاری فلسفه ی وی به «اشراق» به معنای لغوی «روشن کردن و نورانی شدن» نیز به همین جهت است. واژه ی اشراق از یک طرف به مفهوم نور و روشنایی است و از طرف دیگر به جهت جغرافیایی «مشرق» مربوط می شود.

سهروردی بر اساس همین معنای دو وجهی کلمه ی اشراق به توصیف جهان می پردازد و در واقع همان کاری را انجام می دهد که ابن سینا در صدد انجام آن بود.

به نظر شیخ اشراق، نور حقیقتی واحد است که هم نور و روشنایی ظاهری و مرئی و هم نور و روشنایی باطنی و نامرئی را شامل می شود. نور حقیقتی است که در مراتب گوناگون ظهور می کند، ولی این مراتب در اصل نورانیت هیچ تفاوتی با هم ندارند.

## جغرافیای عرفانی

فلسفه ی اشراق بر پایه ی یک جغرافیای عرفانی استوار است. در این جغرافیای عرفانی، مشرق جهان، نور محض یا جهان فرشتگان مقرب است که از هر نقص و تاریکی منزّه است و به دلیل تجرد از ماده، موجودات خاکی و فناپذیر نمی توانند آن را مشاهده کنند. غرض از مغرب کامل، جهان تاریکی یا عالم ماده و منظور از مغرب وسطی افلاک و ستارگان مرئی است که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته است.

بنابراین، هر جا که شیخ اشراق از مشرق و مغرب یا از خورشید طلوع کننده و غروب کننده سخن به میان می آورد، کلام او را باید بر مبنای این جغرافیای نور و ظلمت در جهان هستی تفسیر نمود.

## آفرینش و اشراق

شیخ اشراق از واقعیت اشیا به «نور» تعبیر می نماید و تفاوت موجودات را در شدت و ضعف نورانیت آن ها می داند. نور حقیقتی است ذاتا روشن و روشنایی هر چیز وابسته به اوست. بنابراین همه ی چیزها به واسطه ی نورانیت نور آشکار و تعریف می شود و قابل شناسایی است. ذات باری تعالی که خود، هستی مطلق و مبدأ همه ی واقعیات جهان است، نور محض است و سهروردی با الهام از قرآن کریم از او به «نور الانوار» تعبیر می کند.

وی در این خصوص می گوید: ذات نخستین، نور مطلق، یعنی خدا پیوسته نورافشانی (اشراق) می کند و بدین ترتیب متجلی می شود و همه ی چیزها را به وجود می آورد و با اشعه ی خود به آن ها حیات و زندگی می بخشد. همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی کمالی، موهبتی از رحمت اوست و رستگاری عبارت از وصول کامل به این روشنی است.

## قاعده ی امکان اشرف

شیخ شهاب الدین سهروردی برای تبیین نظام آفرینش از یک قاعده ی مهم فلسفی به نام قاعده ی «امکان اشرف» استفاده می کند.

برای درک مفهوم این قاعده ابتدا مثال ذیل توجه نمایید:

چشمه ای را در نظر آورید که از سرچشمه جریان پیدا می کند و به سوی جویبارها و برکه های اطراف خود سرازیر می شود. واضح است که تا زمانی که نزدیکترین برکه به جریان آب پر نشود، نوبت به جویبارها و برکه های بعدی نمی رسد. بنابراین اگر در پایین دست چشمه، برکه ای را پر از آب ببینیم، به دلالت التزامی نتیجه می گیریم که حتما برکه های بالا دست قبلا پر شده اند.

با عنایت به مثال فوق الذکر، اصل قاعده ی "امکان اشرف" بدین صورت بیان می شود:

اگر دو موجود ممکن را در نظر بگیریم و یکی در سلسله مراتب هستی بر دیگری مقدم باشد، یعنی اشرف از آن باشد، در این صورت در مقام موجود شدن، ممکن اشرف اول موجود می شود یعنی فیض وجود اول به او می رسد و بعد از او ممکن دیگر را بهره مند خواهد ساخت.

استفاده ای که از این قاعده می شود این است که اگر برای ما ثابت نشده باشد که موجود اشرف تحقق یافته است، می توانیم با ملاحظه ی موجود غیراشرف، وجود اشرف را ثابت کنیم. دراین صورت شکل برهان به شرح ذیل خواهد بود:

اگر ممکن غیر اشرف وجود یافته باشد، ممکن اشرف مقدم بر آن موجود خواهد بود.

لیکن ممکن غیر اشرف وجود یافته است.

پس ممکن اشرف مقدم بر ممکن غیر اشرف موجود شده است.

## مراتب و درجات انوار

شیخ اشراق "واجب الوجود" را "نور الانوار" می داند و همه ی مراتب وجود را نیز که از نور الانوار صادر شده اند، با استفاده از کلمه ی «نور» توصیف می کند. سهروردی با استفاده از "قاعده ی امکان اشرف" اثبات می کند که در مراتب هستی، فرشتگان بی شماری وجود دارند. شیخ اشراق هر یک از آن ها را «نور قاهر» می نامد. انوار قاهر، تجلی نور الهی هستند که سراسر قلمرو هستی را پر کرده اند و مرتبه ی هریک بالاتر از دیگری است. انوار قاهر یک زنجیره ی طولی از فرشتگان را در نظام هستی تشکیل می دهند. علاوه بر این رشته ی طولی، سهروردی از طریق قاعده ی امکان اشرف یک رشته ی عرضی از انوار را نیز اثبات می کند که هم رتبه و هم درجه اند و نسبت به یکدیگر جنبه ی وجود بخشی و علّیت ندارند. او این طبقه از انوار قاهر را که تدبیر همه ی امور عالم طبیعت به عهده ی ایشان است، «ارباب انواع» می نامد.

به اعتقاد سهروردی، تأثیر طبقه ی عرضی انوار یعنی همان ارباب انواع در طبیعت به وساطت رشته ای دیگر از فرشتگان که مرتبه ی آن ها پایین تر از ارباب انواع است، انجام می شود.

شیخ اشراق این رشته ی متوسط از فرشتگان را «انوار مدبر» می نامد. این طبقه ی متوسط از فرشتگان به مرتبه ای از جهان ماورای طبیعت تعلق دارند که حکمای بعد از شیخ اشراق آن را «عالم مثال» یا «عالم ملکوت» نامیده اند. این مرتبه، در فلسفه ی اسلامی جایگاه بسیار مهمی دارد. نزد فلاسفه ی مشاء، عالم عقول زنجیره ای طولی از مجردات بود که بلافاصله بعد از جهان طبیعت قرار داشتند و طبیعت تحت نفوذ تدبیر آخرین آن ها قرار داشت. در فلسفه ی سهروردی طبقه بندی عالم هستی به اثبات مرتبه ی دیگری در مجردات منجر شد. این مرتبه واسطه ی میان عقول (یا انوار قاهره و ارباب انواع در نظر سهروردی) و عالم طبیعت و در واقع، همان «عالم مثال» است. با اثبات این مرتبه، زمینه برای مباحث مهم دیگری در فلسفه ی اسلامی فراهم شد. بحث اثبات تجرد بعد خیال در انسان و اتحاد عالم و معلوم در همه ی مراتب و اثبات معاد جسمانی که ملا صدرا به طور گسترده به بحث درباره ی آن ها پرداخته در گرو اثبات همین عالم متوسط، یعنی عالم مثال است.

## نظریه شناخت

شیخ اشراق علاوه بر اینکه جهان هستی و سلسله مراتب موجودات را بر اساس بینش اشراقی تفسیر می کند، احوال نفس آدمی و شناخت و معرفت در او را هم به همین روش توضیح می دهد. ساخت عرفانی اندیشه ی ابن سینا آنقدر وسعت نیافت که بتواند از شناخت نظری و استدلالی فراتر رود و تجربه ی عرفانی را هم شامل شود. اندیشه ی ابن سینا در فضای عقلی محض باقی ماند اما نظریه ی «اشراق» راه را برای اتحاد و درهم آمیختگی دانش نظری و برون نگر فیلسوفان و ذوق



عرفانی و درون نگر عارفان هموار کرد. در فلسفه ی اشراق این مهم به برکت عبور از مرحله ی علم حصولی به عرصه ی علم حضوری میسر گردیده است.

## علم حصولی و علم حضوری

در منطق آموخته ایم که انسان از طریق صورتی از اشیا که در ذهن او نقش می بندد، نسبت به آن ها علم و آگاهی پیدا می یابد؛ مثلاً به واسطه ی صور درخت، اسب، کتاب، کوه و غیره آن ها را می شناسد. به همین دلیل، در تعریف علم گفته اند: "علم عبارت است از صورتی از شیء که در ذهن حاصل می شود".

پرسشی که در اینجا پیش می آید این است که علم ما به همین صور علمی که در ذهن نقش می بندد، چگونه علمی است؟ آیا علم ما به صورتی چون درخت، سنگ، اسب و شتر نیز به وساطت صور دیگری است؟ آیا از صورتی که از اشیا در ذهن داریم، به واسطه ی صورت های دیگری آگاه می شویم یا آگاهی ما از آن صور مستقیم و بی واسطه است؟

اگر علم ما به صور ذهنی اشیا غیر مستقیم و به واسطه ی صورت های دیگر باشد، همین پرسش را درباره ی صور اخیر نیز می توان مطرح نمود: آیا علم ما به صور اشیا نیز به واسطه ی صور دیگر است یا نه؟ به همین ترتیب، می توان مرحله به مرحله همین سؤال را درباره ی این صور ها مطرح کرد این کار در نهایت به یک تسلسل باطل منتهی می گردد و در نتیجه، علم و شناخت غیر ممکن می شود.

گذشته از این ما در ذهن خود به غیر از صور اشیای خارجی، صور دیگری نمی یابیم که معرف صور اشیاء به ما باشند؛ یعنی، آگاهی ما به صور علمیه، متکی به صور دیگری نیست علم ما به اشیای خارجی که از طریق این صور علمیه حاصل می شود، "علم حصولی" نام دارد و علم ما به همین صور علمیه که بی واسطه و مستقیم است، "علم حضوری" خوانده می شود؛ به عبارت دیگر، این صورت علمیه، از آن جهت که از شیء خارجی حکایت دارد، علم حصولی است و از آن جهت که بی هیچ واسطه ای خود را به ما نمایان می کند، علم حضوری است. در نتیجه، آگاهی ما از اشیا و موجودات به علم حضوری بازمی گردد. هر علم حصولی مبتنی بر یک علم حضوری است و بدون علم حضوری هیچ علمی حاصل نمی شود.

### معلوم بالذات و معلوم بالعرض

دانستیم که در علم حصولی، شناخت ما نسبت به اشیای خارجی همواره از طریق یک صورت ذهنی از اشیای خارجی تحقق می پذیرد، به طوری که علم ما به آن اشیا به طور غیر مستقیم و با واسطه است؛ مثلاً صورت گل سرخ در ذهن ما واسطه قرار می گیرد تا ما از آن گل سرخ که در خارج از ذهن ماست، آگاهی پیدا کنیم. علم ما نسبت به گل سرخی که خارج از ذهن ماست، از طریق صورت آن حاصل می شود، ولی از صورت گل سرخ به واسطه ی صورت یا تصویر دیگری اگر تصویر گل سرخ را در آینه مشاهده کنیم، آنچه به طور مستقیم می بینیم تصویری است که در آینه است. صورت ذهنی گل سرخ نیز در حکم همان تصویر آینه است.

گر چه غرض ما این است که گل سرخ خارج از ذهن را رؤیت کنیم و نه صورت ذهنی آن را، اما این غرض به دست نمی آید، مگر از طریق صورت ذهنی آن.

کسی که خود را در آینه تماشا می کند، در واقع می خواهد سیمای خود را رؤیت کند اما آنچه می بیند چیزی جز تصویر سیمای خودش نیست. بنابراین، آنچه به طور مستقیم برای ما معلوم است و ذهن ما به آن آگاهی بی واسطه دارد، همان صورت شیء خارجی است که به علم حضوری دریافت می شود. همین صورت علمیه معلوم واقعی ماست و به همین جهت، به صورت ذهنی، "معلوم حقیقی" یا "معلوم بالذات" گفته می شود.

از سوی دیگر، شیء خارجی که خودش از ما غایب است و آگاهی ما نسبت به آن از طریق صورتی است که در ذهن ما بوده و از آن شیء حکایت می کند، برای ما معلوم واقعی نیست و به همین جهت، به آن "معلوم مجازی" یا "معلوم بالعرض" گویند.

بنابراین، در حالت کلی چیزی که واقعیت آن برای ما آشکار و خود آن بدون واسطه نزد ما حاضر باشد و به علم حضوری برای ما معلوم گردد، «معلوم بالذات» ماست، اما چیزی که واقعیت آن نزد ما حاضر نباشد؛ بلکه تنها صورت ذهنی آن را در ذهن خود بیابیم و به واسطه ی صورت ذهنی از آن آگاه شویم، برای ما «معلوم بالعرض» خواهد بود.

## اشراق نفس

به اعتقاد سهروردی، شناخت حقیقی که همانا اتصال نفس با واقعیت و معلوم بالذات است، از همین علم حضوری نفس به خود سرچشمه می گیرد. وی تأکید می کند که اگر موجودی از ذات خویش آگاه نباشد، به غیر خود نیز آگاهی پیدا نخواهد کرد؛ زیرا هر علم و ادراکی بر علم حضوری استوار است و علم حضوری نیز مبتنی بر علم حضوری نفس به خویش است. علم حضوری به نفس، پیش از هر علم حضوری دیگری حاصل می شود و تا آدمی از نفس خود آگاهی نداشته باشد علم حضوری عبارت است از حضور واقعیت معلوم در نزد نفس انسان و کدام معلوم است که از خود نفس به خود نزدیکتر باشد و نزد خود حاضرتر؟ پس علم حضوری به نفس بر هر علم حضوری دیگری مقدم است و هر علم حضوری دیگری در پرتو علم حضوری به نفس حاصل می شود. از این رو، می توان سنگ بنای همه ی شناخت ها و آگاهی ها را همین علم حضوری نفس به خود دانست. سهروردی نفس انسان را نیز یکی از انوار مجرد می داند و علم حضوری نفس را به خود همان ظهور و تابش نورانیت نفس برای خویش توصیف می کند. نفس انسان به منزله ی یک منبع نور هم خود عین روشنایی است و هم همه چیز در پرتو نور آن معلوم و آشکار می شود. از آنجا که هر شناخت و ادراکی به برکت علم حضوری نفس به خود پیدا می شود و از آنجا که نفس آدمی عین نورانیت و روشنایی است، پس هر شناخت و ادراکی در شعاع نورانیت نفس به دست می آید؛ یعنی، با اشراق و روشنایی نور نفس درک حقیقت برای انسان ممکن و میسر می شود.

## مشرق ها و مغرب ها

در جغرافیای عرفانی عالم هستی، مشرق نقطه ی تجلی نور وجود است و اشیا و موجودات در پرتو این تجلی ظاهر می شوند. مغرب نقطه ای است که در آن این نور رو به تاریکی و غروب می نهد.

شیخ اشراق مراتب و درجات شناخت و سیر انسان در مدارج معرفت و حقیقت را نیز با همین مفهوم مشرق و مغرب توضیح می دهد.

از آنجا که نفس انسان نور مجرد و نورانیت عین روشنایی و ظهور است، پس نفس، هم در نزد خود حاضر و برای خود ظاهر است و هم در این نورانیت نفس، حقیقت اشیا بر انسان ظاهر و آشکار می گردد. پس اگر نفس آدمی نورانیت بیشتری کسب کند و علم حضوری در او تقویت شود، حقایق اشیا را بهتر رؤیت می کند و به شناختی عمیق تر و کامل تر دست می یابد. این نورانیت زمانی ازدیاد پیدا می کند که نفس انسان شایستگی دریافت نور بیشتر را از مبدأ نور یعنی ذات نورالانوار به دست آورد و به عبارت دیگر، نفس او همچون مشرقی گردد که خورشید حقیقت در آن طلوع و نورافشانی می کند. نفس انسان که به دلیل انتساب به نورالانوار یک حقیقت نورانی است، می تواند با کسب لیاقت معنوی، مشرق طلوع انوار بالاتری باشد و در مسیر کمال ارتقا پیدا کند.

پس جوینده ی حق و حقیقت که حُبّ دانایی با وجود او آمیخته است، مهبیای اشراق و کسب نور از مبدأ انوار می شود. وجود او همانند مشرقی است که نور حقیقت در آن ظاهر می گردد و این جوینده ی حق پی در پی از مرتبه ای از شناخت و معرفت به مرتبه ی بالاتری گام می نهد و از مشرقی به مشرق دیگر گذر می کند و در هر مشرق، خورشید حقیقت با ظهور بیشتری بر او طالع می شود.

## مشرق اصغر و اکبر

نفس ابتدا در مشرق اصغر قرار دارد؛ مشرق اصغر مرتبه ی ضعیف علم حضوری به خویشتن و نقطه ی آغاز سفر معنوی اوست. پس آن گاه با ترک شهوت ها و لذت های مادی و مخالفت با هواهای نفسانی از دلبستگی به بدن و خواسته های آن که مغرب نفس اوست فاصله می گیرد و رفته رفته در اثر تزکیه و تهذیب، شایستگی صعود به مشرق های عالی تر را پیدا می کند. در آن مشرق ها حقایق برتری بر او ظاهر می گردد و با نورانیتی که به دست می آورد، علم حضوری او هم بیشتر می شود. هر مشرق نفس نسبت به مشرق بالاتر در حکم مغرب است و هر مغرب نسبت به مغرب پایین تر در حکم مشرق است. پس نفس در سلوک روحانی خود پیوسته از مغربی به سوی مشرقی در حال سیر است تا به مشرق اکبر یا عالم عقول و نورانیت محض و قرب به نورالانوار نایل شود. بنابراین، در حکمت اشراق، شناخت حقیقت امری صرفاً نظری نیست و تنها با بحث و استدلال به دست نمی آید. شناخت حقیقت با سیر در مراتب نورانیت نفس مقدور است و عارفی که به حضور ناب و خالص و عالیترین درجه ی نورانیت برسد، همان حکیم متأله است که با تمام وجود خود در محضر خداوند است. این حکیم عارف نگاهبان میراث انبیا و اولیای الهی است.

و من الله التوفيق

سید علی هاشمی

راههای ارتباط و بیان نظرات، پیشنهادات، انتقادات و طرح سوالات از طریق

پیام رسان های سروش، تلگرام و واتساپ با شماره (۰۹۱۲۷۴۰۳۴۰۸)